



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

مسئله سوم از مسایل هفده گانه احکام مهر که محقق (رضوان الله تعالی علیه) مطرح فرمودند این است: «إذا طلق قبل الدخول كان عليه نصف المهر و لو كان دفعه استعاد نصفه إن كان باقياً أو نصف مثله إن كان تالفاً و لو لم يكن له مثل فنصف قيمته و لو اختلفت قيمته في وقت العقد و وقت القبض لزمها أقل الأمرين و لو نقصت عينه أو صفته مثل عور الدابة أو نسيان الصنعة قيل كان له نصف القيمة سَلِيماً و لا يُجبر على أخذ نصف العين و فيه تردد».<sup>۱</sup> این مسئله فروع فراوانی دارد که نیمی از این مسئله الآن خوانده شد و بیش از نیم تقریباً مانده است. مرحوم شهید در مسالک شش مسئله از مسایل اصلی این مسئله سوم را بالصراحه ذکر کردند و فروعی که زیر مجموعه آن مسایل شش گانه است را جداگانه مطرح کردند.<sup>۲</sup>

صورت مسئله این است که طلاق قبل از دخول انجام شد و مهر هم تعیین شده بود، آیا تمام مهر برای زوجه است یا نصف مهر؟ کل مهر را یا داده است یا نداده؛ اگر کل مهر را نداد باید نیمی از آن را بپردازد، اگر کل مهر را داده است می تواند نیمی از آن را استرداد کند و اگر در این حالت مهر تلف شده باشد اگر مثلی است مثل و اگر قیمی

۱. شرائع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام، ج ۲، ص ۲۷۲.

۲. مسالک الأفهام إلى التنقيح شرائع الإسلام، ج ۸، ص ۲۳۱ - ۲۳۸.

است قیمت و سایر فروع را مرحوم محقق ذکر کردند. مستند این فروع یک سلسله قواعد عامه و اصلی است به اضافه بعضی از روایاتی که در مسئله آمده است.

عقد یا مهر دارد یا مهر ندارد؛ اگر مهر دارد یا مهر المسمی است یا مهر المثل و اگر مهر ندارد در بعضی از فروع مسئله متعه است که فرمود: «وَمَتَّعُوهُنَّ»<sup>۱</sup>. در جریان مهر اگر مهر تسمیه شده باشد در اصطلاح فقهی از آن به عنوان مهر المسمی یاد می‌شود؛ ولی اصطلاح قرآنی و روایی «مهر مفروض» است. تعبیر مهر مسمی<sup>۱</sup> در این تعبیرات قرآنی یا روایی کم است دارد فرض کنید، فرض تعیین کردید؛ «مهر مفروض» یعنی مهری که فرض کردید، بیان کردید. به جای مهر مسمی<sup>۱</sup> در قرآن و همچنین روایات مهر مفروض است. در روایات دارد: «الْمَهْرُ مَا تَرْضَايَا عَلَيْهِ»<sup>۲</sup> آنچه که «مَا تَرْضَايَا عَلَيْهِ» حالا نام آن «المهر المسمی» است یا «المهر المفروض»، روایات کاری به آن ندارد. پس عقد یا بی‌مهر است یا با مهر؛ بی‌مهر است یعنی مهر تفویض شده است بالقول المطلق که در آن نباشد، اگر با مهر است یا مهر المسمی<sup>۱</sup> است یا مهر المثل است.

مطلب دیگر این است که اگر تصریح نشده باشد به نفی مهر، مقتضای قاعده اولیه ثبوت مهر است و اگر در متن عقد گفته می‌شود که «أنکحت کذا» را «بکذا»، تمام مهر ملک زوجه می‌شود چون در قبال تملیک بضع است. اینکه دارد «أنکحت کذا بکذا» تمام مهر به مجرد عقد، ملک زوجه می‌شود حالا نصفی از این ملک مستقر است و نصف آن ملک متزلزل، مطلبی دیگر است برای اینکه وقتی می‌فرماید «أنکحت کذا بکذا» این می‌شود عوض، تمام عوض

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۶.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۳۶۴.

ملک صاحب معوض می‌شود. اگر طلاق قبل از دخول رُخ داد این نصف برمی‌گردد نه اینکه این امانت بود نه اینکه این ملک او نبود بلکه ملک او بود منتها ملک متزلزل.

پس مطلب اول این است که تمام مهر به مقتضای عقد، ملک زوجه می‌شود و زوج هم اگر این مهر را نپرداخت ضامن است به ضمان معاوضه. در بخش‌های فرعی ضمان این مهر ضمان ید است نه ضمان معاوضه؛ ولی در اصل استحقاق مهر و بدهکاری زوج این ضمان، ضمان معاوضه است برای اینکه دارد «أنکحت کذا بکذا». وزان مهر در عقد نکاح وزان ثمن است در عقد بیع که مشتری ضامن است به ضمان معاوضه.

مستحضرید که ضمان ید کاملاً جدای از ضمان معاوضه است. در ضمان ید است می‌گویند اگر مثلی است مثل و اگر قیمی است قیمت؛ ولی ضمان معاوضه آنچه را که تعیین کردند همان محور ضمان است. اصل مهر به ضمان معاوضه، ملک زوجه می‌شود و زوج بدهکار است؛ منتها نیمی از این ملک مستقر، نیمی از این ملک متزلزل که اگر طلاق قبل از آمیزش رُخ داد این نصف را او می‌تواند برگرداند.

تعبیر قرآن کریم از مهر به عنوان مهر مفروض است حالا یا در متن عقد ذکر می‌شود یا بعد از عقد و قبل از آمیزش که این قبلاً هم به مناسبت‌هایی از سوره مبارکه «بقره» آیه ۲۳۶ و ۲۳۷ گذشت. در سوره مبارکه «بقره» آیه ۲۳۶ این است: ﴿لَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ إِنْ طَلَقْتُمُ النِّسَاءَ مَا لَمْ تَمْسُوهُنَّ أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ این عیبی ندارد اگر همسران را طلاق دادید قبل از آمیزش یا مهری هم بر اینها معین نکردید. سخن از تسمیه مهر نیست، سخن از فرض است: ﴿أَوْ تَفْرِضُوا لَهُنَّ فَرِيضَةً﴾ در اینجا ﴿وَمَتَّعُوهُنَّ عَلَى الْمَوْسِعِ قَدَرُهُ وَعَلَى الْمُقْتَرِ قَدَرُهُ﴾ که برخی بر استحباب و برخی بر وجوب که متعه دادن زوج به زوجه یعنی چیزی به او هدیه بدهد، اهدا کند، مالی به او بدهد، در این صورت رواست، چون هیچ مهری تعیین نشده و طلاق قبل از آمیزش است، فقط متعه مستحب است، متعه

یعنی مقداری از مال. ﴿وَإِنْ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمْسُوهُنَّ وَقَدْ فَرَضْتُمْ لَهُنَّ فَرِيضَةً فَنِصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾؛<sup>۱</sup> اگر در متن عقد یا بعد العقد چون فرصت هست مهر تعیین کردید ولی قبل از آمیزش طلاق دادید نصف این مهر تعیین شده را زوج باید به زوجه بپردازد مگر اینکه خود زوجه عفو کند یا «من بیده عقدة النکاح»<sup>۲</sup> عفو بکند و مانند آن، وگرنه حق مسلم اوست.

غرض این است که چه در آیه ۲۳۶ و چه در آیه ۲۳۷ از تعیین مهر به عنوان فرض مهر ذکر شده است نه تسمیه مهر. «المهر المسمى» صبغه فقهی او بیش از صبغه قرآنی یا روایی است، در روایات هم دارد: «المهر ما تراضيا عليه» نه تسمیه مهر.

پرسش: ...

پاسخ: قرآن کریم از بس کتاب ادب است پشت پرده‌های کنایی سخن می‌گوید. مستحضرید اینکه می‌بینید معانی قبیحه الفاظ فراوانی دارد برای اینکه ادب اقتضا می‌کند که انسان نام آن کالای قبیح یا شیء قبیح یا عمل قبیح را نبرد، یک؛ چون ادب اقتضا می‌کند لذا الفاظ کنایی را به کار می‌برند تا ادب محفوظ باشد، دو؛ وقتی این الفاظ کنایی تکرار شد صبغه تصریح پیدا می‌کند، سه؛ ناچار الفاظ دیگر انتخاب می‌کنند. اینکه می‌بینید معانی قبیحه الفاظ فراوانی دارد برای همین جهت است. شما ببینید «غائط» به معنای مکان پست است، «غائط» که به معنی مدفوع نیست. ﴿أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمُ مِنَ الْغَائِطِ﴾<sup>۳</sup> چون برای قضای حاجت به جایی می‌رفتند که باد نباشد، دید نباشد، یک جای پنهانی باشد، این جای پنهانی که مصون از باد و دید است را گفتند «غائط» تعبیر قرآن کریم این است که اگر

۱. سوره بقره، آیه ۲۳۷.

۲. سوره بقره، آیه ۲۳۷؛ ﴿أَوْ يَغْتَوَا الزَّوْیَ بِیَدِهِ عَقْدَةُ النِّكَاحِ﴾.

۳. سوره نساء، آیه ۴۳؛ سوره مائده، آیه ۶.

کسی از غائط بیاید بیرون یعنی از مکان پست بیرون ﴿أَوْ جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُم مِّنَ الْغَائِطِ أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ﴾ «کذا و کذا» و چون این کلمه تکرار شده با اینکه کنایه کنایه‌ای بود معنای مدفوع نبود، دیگر الآن کلمه «غائط» را بکار نمی‌برند، بعد شده دستشویی، بعد شده سرویس بهداشتی، بعد کم‌کم قبح معنا به اینها سرایت می‌کند اینها هم می‌شوند قبیح، یک لفظ تازه‌ای انتخاب می‌کنند. معانی قبیح برای پرهیز از آنها الفاظ فراوان دارد. مسح و لمس و امثال آن بعد از دخول بکار رفته است، اول می‌گفتند دخول بعد کم‌کم دیدند که این صبغه قبح دارد گفتند مسح، لمس و مانند آن؛ و گرنه معنای آن روشن است، دیگر آن نکاح لغوی را کمتر بکار می‌برند.

در این آیه ۲۳۶ و ۲۳۷ سخن از فرض مهر است یا در متن عقد یا بعد العقد و قبل از آمیزش. پس اگر مهر تعیین نشد و طلاقى رُخ داد چیزی بر عهده مرد نیست و اگر مهری تعیین شد نصف مهر مفروض را باید بپردازند:

﴿فَنَصْفُ مَا فَرَضْتُمْ﴾.

حالا آنچه که در این مسئله سوم است که شهید شش مسئله را استخراج کرده، در ضمن این مسایل شش‌گانه فروع فراوانی است که یکی پس از دیگری ذکر می‌شود. حالا یکی پس از دیگری این فروع و این مسایل باید ارائه بشود. آنچه که مرحوم محقق در متن شرایع فرمودند این است که «إِذَا طَلَّقَ قَبْلَ الدَّخُولِ كَانَ عَلَيْهِ نَصْفُ الْمَهْرِ». پس اصل مهر که مهر المسمی<sup>۱</sup> است و به تعبیر قرآن کریم مهر مفروض است، به ضمان معاوضه به عهده زوج است که به زوجه بپردازد و از این به بعد سخن از ضمان ید است، مسئله مثلی و قیمی بعد پیدا می‌شود، و گرنه نسبت به اصل مهر، زوج ضامن است به ضمان معاوضه و تمام مهر هم ملک زوجه می‌شود زیرا در متن عقد گفته می‌شود «أَنْكَحْتُ كَذَا بِكَذَا»، این ضمان، ضمان معاوضه است، تمام مهر را زوجه مالک می‌شود حالا بعضی بالاستقلال یا بعضی به تزلزل، مطلبی دیگر است.

فرمودند به اینکه «إذا طلق قبل الدخول كان عليه نصف المهر ولو كان دفعه» حالا اگر عین است حکم خاص دارد، اگر دین است حکم خاص دارد؛ اگر نداد که نیمی از مهر را باید بپردازد، اگر داد نیمی از مهر را می‌تواند استرداد کند. «و لو كان دفعه» اگر تمام مهر را به زوجه داد «استعاد نصفه إن كان باقياً»، این حکم تکلیفی نیست این بیان حق است نه حکم، این‌طور نیست که زوج موظف است بگیرد، می‌تواند بگیرد، آن حق مسلم اوست زیرا نصف مهر ملک متزلزل زوجه شد نه ملک مستقر او، نصف مهر را می‌تواند بگیرد، این حکمش روشن است. «استعاد نصفه إن كان باقياً أو نصف مثله إن كان تالفاً» از این به بعد ضمان، ضمان ید است نه ضمان معاوضه؛ زیرا نصف مهر ملک متزلزل زوجه بود و چون طلاق رخ داد، این تزلزل رخت برپست ملک او نیست و این زوجه ضامن نصف مهر است به ضمان ید نه ضمان معاوضه؛ به زوج بدهکار است؛ اگر مثلی است مثل و اگر قیمی است قیمت. این جریان «اگر مثلی است مثل و اگر قیمی است قیمت» که در ضمان معاوضه نیست در ضمان معاوضه هر چه را عوض قرار دادند همان مورد ضمان است. در ضمان ید است که «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدِّيَ»<sup>۱</sup> و مانند آن، کسی که غاصب است یا غیر غاصب است مال مردم را ضامن است؛ اگر مثلی است مثل و اگر قیمی است قیمت. در اینجا زوجه نصف المهر را ضامن است، اگر آن مثلی است مثل و اگر قیمی است قیمت؛ اگر عین آن باقی است که باید برگرداند و اگر عین تلف شد، آن مثلی است و باید مثل آن را برگرداند و اگر قیمی است باید قیمت آن را برگردانند.

پس اصل مهر ضمان آن ضمان معاوضه است که زوج ضامن است، اگر خواستند استرداد کنند آن نصف مهر تحت ضمان ید به عهده زوجه است که برگرداند «أو نصف مثله إن كان تالفاً». حالا اگر مثل نداشت قیمت باید

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۴، ص ۸.

طلب کند؛ اگر مثلی نبود، قیمی است یا مثلی بود ولی مثل آن یافت نشد قیمت آن؛ «و لو لم یکن له مثل» یا مثلی نیست، یا مثلی هست ولی مثل آن یافت نمی‌شود در هر دو حال «نصف قیمته». «و لو اختلف قیمته وقت العقد و وقت القبض لزما أقل الأمرین»؛ اگر قیمت آن وقت عقد با قیمت آن وقت قبض فرق کرد، زوجه أقل الأمرین را بدهکار است باید بپردازد نه اکثر را، چرا؟ برای اینکه وقتی در متن عقد این مهر بتمامه ملک زوجه شد، هر گونه درآمدی خواه نمای متصل خواه نمای منفصل خواه قیمت سوقیه هر گونه درآمدی پیش بیاید برای زوجه است؛ لذا اگر بین وقت القبض و وقت دفع تفاوتی پیدا شد این تفاوت به سود زوجه است، چرا؟ چون این نصف مهر را زوجه مالک شد ولو ملک متزلزل، ملک او بود و تا ملک او است، نمای متصل، منفصل، زیادی قیمت سوقیه هر چه هست مال او است. «و لو اختلفت قیمته فی وقت العقد و وقت القبض لزما أقل الأمرین»، چون این تفاوت در ملک او اتفاق افتاد.

«و لو نقصت عینه أو صفته مثل عور الدابة أو نسیان الصنعة قیل کان له نصف القيمة سلیماً و لا یجبر علی أخذ نصف العین»؛ حالا اگر یک اسبی به او داد و این اسب آسیبی دید، یا گوسفندی به او داد و این گوسفند آسیبی دید چشم او آسیبی دید، یا عبدی را مهر قرار داد و این عبد مبتلا به نسیان شد؛ به هر حال یک نقص عینی یا نقص منفعتی رخ داد «ولو نقصت» عین آن مهر یا صفت مهر؛ مثل اینکه او أعور بشود یک چشم بشود یا صنعتی را فراموش بکند این عبد، «قیل کان له نصف القيمة سلیماً» از عین تبدیل به قیمت می‌شود، این عبد را قیمت می‌کند در حالی که سالم است ناسی نیست صنعتگر است یا این گوسفند را یا این اسب را قیمت می‌کنند که أعور نیست و سالم است و این زوج مجبور نیست که نصف عین را بگیرد، بلکه می‌تواند قیمت نصف سالم را بگیرد.

مرحوم محقق دارد «و فيه تردد» که باید جداگانه بحث بشود. قبلاً هم ملاحظه فرمودید که محقق از فقهای کم‌نظیر است که غالب فقهای بعدی البته به استثنای مرحوم علامه هر کس آمد سعی کرد اگر چیزی می‌نویسد تعلیقه‌ای باشد بر نوشته‌های محقق یا شرحی باشد بر نوشته‌های محقق یا تقریباً نقد و نظری باشد نسبت به نوشته‌های محقق، اینکه می‌بینید مسالک پیدا شده، مدارک پیدا شده همه اینها شرح و تعلیقه و تفسیر و تبیین شرائع محقق است، کمتر فقهی پیدا شده که یک متن فقهی بنویسد حالا علامه حساب او جداگانه است چه اینکه بعد از مرحوم علامه هم کمتر فقهی پیدا شده که فقه بنویسد. ببینید جامع المقاصد پیدا شده که بخشی از قواعد را شرح کرده، فخر المحققین شاگرد علامه پیدا شده که بخشی دیگر از قواعد را شرح کرده است، اینها همه‌شان همین‌طور هستند. کاری که صاحب مدارک و صاحب مسالک نسبت به شرائع کردند، فخر المحققین و محقق ثانی صاحب جامع المقاصد نسبت به قواعد علامه این کار را کردند. یک فقیه فحلی که متن‌نویس باشد بسیار کم است که نوشته او سکه قبولی حوزه‌های علمیه را به همراه داشته باشد.

قبلاً هم این بحث شد که بعضی از مشایخ ما (رضوان الله تعالی علیهم) فرمودند عظمت مرحوم محقق همین بس هر جا که محقق فرمود «فيه تردد»، بعضی از بزرگان فقهی، ترددات شرائع را شرح کردند. رساله‌ای نوشتند شرح ترددات شرائع که حتماً یک منشأ عمیق فقهی دارد. این را مرحوم آیت الله آملی بزرگ (رضوان الله تعالی علیه) در درس می‌فرمودند که عظمت محقق از این جاها پیدا می‌شود که اول تا آخر شرائع هر جا ایشان فرمود «فيه تردد» بعضی از بزرگان آمدند این ترددات را جمع کردند، شرح کردند به نام شرح ترددات شرائع که حالا - به خواست خدا - روشن می‌شود در تبیین ادله طرفین که چرا مرحوم محقق در این قسمت فرمود: «فيه تردد»؟



حالا قبل از اینکه به سایر فروعاًت همین مسئله سوم پردازیم به روایاتی که در این مسئله است اشاره بکنیم که منشأ این چیست؟ کجا نصف المهر است؟ کجا تمام المهر است؟ پس اگر عقد مهر نداشت بالقول المطلق یعنی مهر ساقط بود، آنجا استحباب متعه است و اگر مهر مسکوت بود، به مهر المثل تبدیل می‌شود. این تثلیث إلا و لابد به دو مقدمه برمی‌گردد. مستحضرید که حصر اگر حصر عقلی بود إلا و لابد به چندتا منفصله برمی‌گردد، یک منفصله آن قدرت را ندارد که حصر عقلی مثلث یا مربع درست کند، چون منفصله حقیقیه که اجتماع مقدم و تالی محال، ارتفاع مقدم و تالی محال، برای آن است که مقدم و تالی نقیض هم هستند لذا هم مانعة الجمع است هم مانعة الخلو و شیء هم که بیش از یک نقیض ندارد لذا ما منفصله حقیقی سه ضلعی نداریم منفصله مانعة الجمع، منفصله مانعة الخلو، اینها سه ضلعی یا چهار ضلعی یا پنج ضلعی می‌تواند باشد «إما كذا إما كذا و إما كذا»؛ اما منفصله حقیقیه که جمعشان محال و رفعشان محال، برای اینکه مقدم و تالی نقیض هم هستند و اگر ما خواستیم حصر عقلی داشته باشیم إلا و لابد باید دوتا منفصله باشد یا بیشتر. عقد یا مهر دارد یا نه، بین آری و نه است؛ اگر نداشت که نه نصف مهر است نه تمام مهر است هیچ نیست، اگر مهر داشت یا مهر المسمی<sup>۱</sup> است یا مهر المثل. پس اینکه می‌گوییم یا مهر المثل است یا مهر المسمی<sup>۱</sup> یا بی‌مهر است، این سه ضلعی محصول دوتا منفصله است «فی العقد مهر أو لا و إذا كان فی العقد مهر ذلک المهر إما مهر المثل أو لا»، این دوتا «أو لا» می‌شود مهر المثل و مهر المسمی<sup>۱</sup> و بی‌مهر. در روایات به این اصطلاحات که کاری ندارند؛ ولی به اصل این مطلب اشاره شده است. وسائل جلد ۲۱ صفحه ۲۹۳ باب ۳۴ از «ابواب مهور» این است: مرحوم کلینی «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ» که می‌دانید سند معتبر و صحیح است «عَنْ عُبَيْدِ بْنِ زُرَّارَةَ». «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلٌ تَزَوَّجَ امْرَأَةً عَلَى مِائَةِ شَاةٍ؛» مردی است که همسری را انتخاب کرد و به عقد خود درآورد و مهریه او صد گوسفند است. «ثُمَّ سَاقَ

إِلَيْهَا الْغَنَمُ»، این غنم «الف و لام» آن «الف و لام» عهد است؛ یعنی این صد گوسفند را که مهریه او بود به او پرداخت. «ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا»، آن روزها هنوز کلمه دخول به این صورت مستهجن نشد تا بگویند آمیزش یا مقارب یا تحت یک سقف و مانند آن، «ثُمَّ طَلَّقَهَا قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا وَقَدْ وَلَدَتِ الْغَنَمُ»، این گوسفندها حالا زاییدند، حکم چیست؟ صد گوسفند را مهر قرار داد و این گوسفندها را هم تسلیم کرد و قبل از آمیزش طلاق داد، حالا باید نصف مهر که برگردد این گوسفندها که زاییدند، این بره‌ها هم باید نصفشان برگردد یا نه؟ حضرت فرمود: «إِنْ كَانَتْ الْغَنَمُ حَمَلَتْ عِنْدَهُ رَجَعَ بِنِصْفِهَا وَنِصْفِ أَوْلَادِهَا وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْحَمْلُ عِنْدَهُ رَجَعَ بِنِصْفِهَا وَلَمْ يَرْجِعْ مِنَ الْأَوْلَادِ بَشْيْءٍ»؛ این صد گوسفند که باردار شدند و زاییدند اگر بارداری اینها وقتی بود که پیش این مرد بود باردار شدند، این مرد همان‌طوری که نصف این گوسفندها را می‌تواند استرداد کند، نصف این بره‌ها را هم می‌تواند استرداد کند؛ اما وقتی این گوسفندها را به زوجه داد، باردار نبودند و این گوسفندها وقتی که در دست زوجه بودند باردار شدند، این در ملک زوجه این نما پیدا شد ولو ملک آن متزلزل، هر ارزش، هر گرایش، هر نما، متصل یا منفصل، در زمانی که عین در اختیار زوجه است قرار بگیرد مال زوجه است. اگر این حمل در زمانی بود که این گوسفندها در اختیار زوجه بودند، فقط مرد حق دارد نصف گوسفندها را استرداد کند، سهمی نسبت به این بره‌ها ندارند «وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْحَمْلُ عِنْدَهُ رَجَعَ بِنِصْفِهَا وَلَمْ يَرْجِعْ مِنَ الْأَوْلَادِ بَشْيْءٍ». این گونه از نصوص وقتی قبلاً به ذهن بیاید، این فروع فراوانی که مرحوم محقق یک بخشی از اینها را ذکر کرده است و مرحوم شهید در مسالک شش مسئله از مسایل اصلی این را ذکر کرده و بخشی از فروعات زیر مجموعه را هم در اثنای این مسایل شش‌گانه خودش ذکر کرده، روشن می‌شود، چون مرجع همین‌ها به هر حال این روایات است.

پرسش: ...

پاسخ: نه، وقتی که تسلیم کردند به او دادند ملک و تحت ید او است یعنی ملک او است و چون ملک او است هر گونه نمای متصل یا منفصل مال او است، قاعده اصلی هم همین است. قاعده اصلی هم این است که نماء چه متصل چه منفصل حتی قیمت سوقیه تابع اصل است. این عین است نه دین! زوج این مال را در اختیار صاحبش قرار داد و صاحب او الآن صاحب ید است. ملک زوجه در اختیار زوجه است و نماء پیدا کرده، این مسلّم است که ملک او است و مطابق قاعده است.

پرسش: فرمودید نصفش متزلزل است.

پاسخ: باشد ولی ملک او است؛ یعنی او می‌تواند برگرداند ولی تا اینکه الآن هست ملک او است. معنای ملک متزلزل این نیست که منافعش را دیگری می‌برد؛ ملک متزلزل یعنی این هست و می‌تواند برگرداند ولی تا برگرداند ملک او است. اگر او براساس این معامله بکند معامله فضولی نیست چون ملک او است، اگر ملک او است، جمیع نمائات متصل و منفصل در اختیار او است.

پرسش: ...

پاسخ: بله این را که خود محقق گفتند و الآن خواندیم که اگر نصف آن مهر تلف شد یا کل آن مهر تلف شد، نصف آن را ضامن است؛ اگر مثلی است مثل و اگر قیمی است قیمت، از این به بعد ضامن، ضامن ید است. اصل مهر را زوج به ضامن معاوضه ضامن است؛ ولی اگر در اثناء تلفی رُخ داد یا اتلافی پدید آمد آن مهر اگر مثلی است مثل و اگر قیمی است قیمت، این را می‌گویند «ضامن ید»، زن به ضامن ید ضامن است برای زوج.

در اینجا هم از «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ ابْنِ بُكَيْرٍ» این هم مثل همین نقل شده است «إِلَّا أَنَّهُ قَالَ سَأَلَ إِلَيْهَا غَنَمًا وَرَقِيقًا فَوَلَدَتِ الْعَنَمُ وَالرَّقِيقُ» معلوم می‌شود که مهر بیش از این بود حالا آن دخیل نیست.

غرض آن است که هر گونه درآمدی نمای متصل یا منفصلی حتی قیمت سوقیه اگر بالا برود مادامی که این عین در اختیار زوجه است مال زوجه است.

«و الحمد لله رب العالمين»